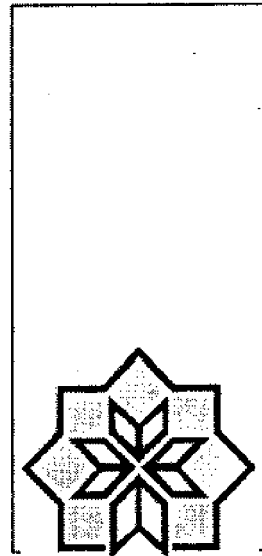

**ابعاد جامعه‌شناختی
استضعاف و آینده
مستضعفان در قرآن کریم**

غلامرضا بهروزلک *

تاریخ دریافت: ۱۵/۱۰/۸۵

تاریخ تأیید: ۱۵/۱۱/۸۵

*. استادیار دانشگاه باقر العلوم.



چکیده

استضعاف و استکبار از جمله روابط اجتماعی است که در آن، طرف غالب به استثمار دیگری می‌پردازد. در قرآن کریم نیز این رابطه به صورت مبسوطی بررسی شده است. استضعاف بیانگر حاشیه‌روانی و تضعیف می‌باشد. چنین حاشیه‌روانی گاه در روابط مادی و ظلم آشکار است، و گاه به صورت پنهان و غضب موقعیت رهبری سیاسی - اجتماعی. امامان معصوم علیهم‌السلام از حیثیت دوم مصادیق بارز مستضعفان هستند.

بدین جهت است که در برخی از روایات وارده از اهل بیت علیهم‌السلام آیات نخست سوره قصص در باب حاکمیت مستضعفان بر قائم آل محمد تطبیق یافته است. این نوشتار در صدد است با استفاده از رویکرد تحلیل روابط قدرت در عرصه اجتماعی به بررسی سرانجام استضعاف و مستضعفان از دیدگاه قرآن بپردازد.

واژگان کلیدی: استضعاف، قدرت، حاکمیت مستضعفان، حاشیه‌روانی،

حق و باطل

طرح مسأله

استضعاف، از مفاهیم و واژگان کلیدی در قرآن کریم است که در تقابل با استکبار به کار رفته است. در قرآن کریم، آیات زیادی به بررسی این مفاهیم پرداخته‌اند. وجه بارز استضعاف و استکبار در قرآن کریم، تمرکز بر بعد اجتماعی آن‌ها و سرانجام چنین روابطی در عرصه اجتماعی است. از دیدگاه قرآن کریم، در عرصه

اجتماعی، سنت‌های الهی حاکمند که تبدیل‌پذیر و تغییر‌پذیر نیستند؛ از این رو است که طبق سنت تغییر‌ناپذیر الهی، مستضعفان در نهایت بر مستکبران پیروز خواهند شد.

استضعاف در وهله نخست، بیشتر تبادر اقتصادی دارد و با توجه به کاربرد آن در جوامع امروز این بعد از استضعاف برجسته می‌شود؛ اما در منطق قرآنی، استضعاف، مفهومی عام داشته و کلیت روابط اجتماعی را در بر می‌گیرد. استضعاف و استکبار، در عرصه اجتماعی بخشی از نزاع تاریخی حق و باطل را شکل می‌دهند. بدین سان، استکبار با غلبه موقت خویش تلاش دارد حق را پنهان و محو کند؛ اما باطل رفتنی است و سرانجام، حق تجلی یافته و حق پرستان پیروز خواهند شد.

داستان استضعاف و استکبار در قرآن کریم، با سرنوشت جهان و آینده‌شناسی پیوند خورده است. این مفاهیم، بخشی از فلسفه تاریخ قرآنی را شکل می‌دهند. منطق حرکت، عامل حرکت و سرانجام حرکت از مهم‌ترین مسائل مطرح در فلسفه نظری تاریخ هستند که به گونه‌ای در رویکرد قرآن به فلسفه تاریخ نیز پاسخ خاص خویش را یافته‌اند. آینده‌شناسی قرآنی، به بحث مهدویت در تفکر اسلامی نیز پیوند یافته است. طبق آیات قرآن کریم و تفاسیر مطرح از سوی اهل بیت علیهم‌السلام، سرانجام تاریخ و مستضعفان، ظهور منجی موعود خواهد بود؛ بدین سبب، سرانجام استضعاف در قرآن کریم، با مهدی موعود علیه‌السلام پیوند یافته است.

رابطه استضعاف و استکبار، از منظری دیگر، بخشی از سنت جامعه‌شناختی قرآنی را شکل داده است. مهم‌ترین نکته کانونی این سنت، روابط قدرت در جامعه است. هر چند در نگرش‌های کلاسیک، بیشترین تأکید، بر چهره‌عریان و ظاهری قدرت بود، مطالعات جدید، چهره‌های جدید و پنهانی قدرت سیاسی را کشف کرده‌اند. به نظر می‌رسد در بررسی روابط استضعاف و استکبار در قرآن کریم، به برخی کارکردهای پنهان قدرت نیز می‌توان دست یافت. این نوشتار، می‌کوشد ضمن توضیح مفاهیم قرآنی استضعاف و استکبار در قرآن کریم، به تحلیل جامعه‌شناختی استضعاف و استکبار از منظر قرآن کریم بپردازد و ارتباط این مباحث را با آموزه مهدویت اسلامی به بحث بگذارد.

۱. مفهوم شناسی استضعاف و مفاهیم مشابه

استضعاف از ماده «ضعف» است. این ماده، در ۴۵ آیه و در اشتقاق‌های مختلفی به کار رفته است. در مواردی چون «ضعاف»، «مضعف» و «ضعفین»، بیانگر مقدار بیشتر می‌باشد. در مواردی نیز به معنای ناتوانی انسان، از نظر جسمی یا روانی به کار رفته است؛ مانند: «خَلِقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا». اما موضوع حایز اهمیت در این تحقیق، کاربرد ماده «ضعف» در روابط انسانی است. مواردی چون «ضعیف»، «ضعفاً» و اشتقاقات «استضعاف» همگی از این قبیل هستند. در این موارد، کسانی که به دلایلی برتری یافته‌اند، با ضعیف قرار دادن دیگران، در صدد دستیابی به اهداف خویش هستند. در این معنا، استضعاف با استکبار رابطه مستقیم می‌یابد. گروهی که در صدد به ضعف کشانیدن دیگران بر می‌آیند، استکبار می‌ورزند و کسانی که به ضعف کشیده می‌شوند، مستضعف هستند. این رابطه اجتماعی، در شکل‌های مختلفی در عرصه اجتماعی تحقق می‌یابد. در قرآن کریم، برخی از این موارد مطرح شده است. یکی از این موارد کاربرد استضعاف در مورد ظلم است. چه ظلم از جانب دیگران، مثل: «رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا»^۱ و چه ظلم بر نفس خویش: «إِنَّ الَّذِينَ تَوَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ»^۲ در مواردی نیز استضعاف، فقط بیانگر عدم دسترسی به امکانات لازم می‌باشد؛ مثل: «إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا»^۳.

در جایی نیز استضعاف با اعمال مشخصی از جانب ظالمان بیان شده است. نمونه‌ای از آن را در داستان هارون و سامری می‌یابیم. هارون در توضیح وضعیت خویش به حضرت موسی علیه السلام عرض کرد: «قَالَ ابْنُ أُمَّ إِنْ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِي الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»^۴. در حادترین مورد تصریح شده در باب استضعاف، قرآن به گزارش عملکرد فرعون و هامان می‌پردازد. «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيْعًا يَسْتَضْعِفُ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي

نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ»^۵ قتل پسران و زنده نگه داشتن زنان، از مصادیق بارز استضعاف می باشد.

کاربردهای واژه استکبار در قرآن کریم نیز مهم است. مشتقات مختلف استکبار ۲۵ بار در قرآن به کار رفته است. در قرآن، سرآغاز استکبار به ابلیس نسبت داده شده است: «إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ»^۶ این امر در آیات دیگر چهار بار تکرار شده است. در سوره صاد پس از ذکر داستان دستور خداوند به ملائکه برای سجده بر آدم، خداوند از شیطان علت عدم سجده و استکبار وی را می پرسد. شیطان در پاسخ، به برتری خلقت خویش بر آدم اشاره می کند: «قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ»^۷ «قال أنا خير منه خلقتني من نار وخلقته من طين»^۷. علامه طباطبایی، ریشه استکبار شیطان را برابر خداوند، انکار مالکیت مطلق خداوند از جانب شیطان دانسته است:

....برگشت این حرف، به این است که ابلیس، اطلاق مالکیت خدا و حکمت او را قبول نداشته و این، همان اصل و ریشه‌ای است که تمام گناهان و عصیان‌ها از آن سرچشمه می گیرد؛ چون معصیت، وقتی سرمی زند که صاحبش از حکم عبودیت خدای تعالی و مملوکیت خودش برای او خارج شود و از این که ترک معصیت، بهتر از ارتکاب آن است، اعراض کند و این، همان انکار مالکیت مطلقه خدا و نیز انکار حکمت او است.^۸

شیطان، جنود خویش را نیز با خود در این استکبار همراه کرده است؛ از این رو کسانی نیز که روی زمین استکبار می کنند، پیروان شیطان هستند. فرعون، نمونه‌ای از این مستکبران است: «وَاسْتَكْبَرَ هُوَ وَجُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَظَنُوا أَنَّهُمْ إِلَيْنَا لَا يُرْجَعُونَ»^۹

چنان که از این آیه برمی آید، مستکبران، منکر معاد هستند.

در قرآن کریم واژه‌های دیگری نیز، در معنایی نزدیک به استکبار و استعمار به کار رفته‌اند. واژه‌های علو و طغیان از این قبیل‌اند. ماده «علو» در قرآن ۷۰ بار به

کار رفته است که دوازده مورد آن درباره رابطه انسانی است. مواردی از این آیات به برتری مؤمنان بر کافران اشاره دارد: «وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»^{۱۱}

در موارد مذموم، علو به ابلیس و مستکبرانی چون فرعون نسبت داده شده است: «إِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ»^{۱۱}

ریشه «طغی» یا «طغو» نیز در قرآن ۳۹ بار به کار رفته است. معروفترین این مشتقات، طغیان و طاعت است. طاعت، هشت بار در قرآن کریم آمده و مراد از آن، خدایان دروغین و مردمان متجاوز و طاغی است؛ مثل: «يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ»^{۱۲} و مثل «فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى...»^{۱۳}

طاغوت در اصل، مصدر است و قبل از اعلال، طغیوت (به فتح طا) بود؛ مثل رغبت، رهبوت، رحموت، سپس «یاء» با «غین» جا به جا شد و به واسطه متحرک بودن و مفتوح بودن حرف پیش از آن، به الف تبدیل شد. دلیل مصدریت آن، این است که آن را برای مفرد و جمع می‌توان به کار برد.^{۱۴} پس طاغوت «مصدر» است؛ ولی به جای فاعل، یعنی «طاغی» به کار می‌رود. راغب می‌گوید:

طاغوت، عبارت است از هر متجاوز و هر معبود جز خدای و در واحد و جمع به کار می‌رود. در آیه «فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ» آن را شیطان، کاهن، ساحر، طاغیان انس و جن، بت‌ها، هر معبود دروغین گفته‌اند.

قول اول از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده است و نیز در آیه، به معنای جمع است.^{۱۵}

۲. مستضعفان چه کسانی هستند؟

مصادیق مستضعف در جامعه چه کسانی هستند؟ این سؤالی است که پاسخ آن در بحث استضعاف، جایز اهمیت است. از نظر لغوی، از ماده «ضعف» بوده و در باب ثلاثی مزید استفعال صرف شده است. راغب معتقد است: «اسْتَضْعَفْتُهُ، یعنی وجدته»

ضعيفاً». در مجمع البحرین آمده است: «استضعف الشيء: عده ضعيفاً».^{۱۶} در لسان العرب آمده است: «استضعفته بمعنى الذي يتضعفه الناس و يتجبرون عليه في الدنيا للفقير و رثائة الحال»^{۱۷}.

چنان که از معانی لغوی این واژه بر می آید، استضعاف بیانگر حالت ضعیف قرار دادن کسی می باشد. این امر از طریق تضعیف موقعیت یا توانایی فراهم می شود. تضعیف موقعیت، بیانگر حاشیه رانی است؛ از این جهت کسانی که می بایست در مصدر و کانون امور قرار داشته باشند، به حاشیه رانده شده، اجازه تأثیرگذاری و نقش آفرینی نمی یابند.

در منابع اسلامی، مستضعف معانی مختلفی یافته است. برخی روایات، با تمرکز بر گزارش قرآن درباره گفت و گوی مستضعفان با مستکبران در دوزخ، مستضعف را کسانی دانسته اند که دسترسی به حقایق دینی نداشته اند. در سوره نساء برخی اهل دوزخ، عذر خود را مستضعف بودن می خوانند: «إِنَّ الَّذِينَ تَوَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ».

این ادعا از جانب فرشتگان مرگ پذیرفته نمی شود؛ زیرا زمین خداوند وسیع بوده امکان مهاجرت وجود داشته است: «قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا»^{۱۸}.

چنین افرادی در واقع مستضعف نبوده و عذر آن ها پذیرفته نمی شود. در آیه بعد، خداوند مستضعفان واقعی را معرفی می نماید. شاخص مستضعفان واقعی آن است که چاره ای ندارند: «إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا».

علامه طباطبایی در تفسیر این آیات، مستضعفان را چنین تعریف کرده است: کسی که نتواند محذوری را که مبتلای بدان است، دفع کند. این معنا، همان طور که شامل مستضعفین مورد بحث می شود که در سرزمینی قرار گرفته اند که اکثریت و قدرت در آن جا به دست کفار است و چون عالمی دینی نیست که معارف دین را از او بیاموزند، یا محیط کفر و

ترس از شکنجه‌های طاقت‌فرسای کفار اجازه نمی‌دهد به آن معارف عمل کنند و از سوی دیگر، قدرت بیرون آمدن از آن جا و رفتن به محیط اسلام را هم ندارند، یا به سبب این که فکرشان کوتاه است، یا گرفتار بیماری و یا نقص بدنی و یا فقر مالی و یا موانع دیگرند، همچنین شامل کسی هم می‌شود که اصلاً ذهنش به این مطلب که دینی هست و معارف دینی ثابتی وجود دارد و باید آن معارف را آموخته، مورد عمل قرار داد منتقل نمی‌شود؛ هر چند این شخص، عنادی با حق ندارد و اگر حق به گوشش برسد، به هیچ وجه از قبول آن استکبار نمی‌ورزد؛ بلکه اگر حقانیت مطلبی برایش روشن شود، آن را پیروی می‌کند؛ لیکن حق برایش روشن نشده و عوامل مختلفی دست به دست هم داده و نگذاشته است این شخص به دین حق بگراید.^{۱۹}

در روایات اهل بیت علیهم‌السلام، مصداق چنین کسانی زنان، کودکان و افراد جاهل دانسته شده‌اند. مرحوم کلینی در کافی در کتاب *الایمان و الکفر* در باب «المستضعف» به ذکر دوازده روایت در معنای مستضعفین پرداخته است. در حدیث نخست این باب، از زراره روایت کرده است که گفت:

من از امام باقر اسی جعفر علیه‌السلام از معنای عنوان مستضعف پرسیدم، فرمود: «مستضعف کسی است که چاره‌ای جز کافر شدن ندارد و کافر می‌شود چون راهی به سوی ایمان ندارد. نه می‌تواند ایمان بیاورد، و نه می‌تواند کافر شود. یکی از مستضعفین، کودکانند. و یکی دیگر مردان و زنانی هستند که عقلشان مثل عقل کودکان است و قلم تکلیف از آن‌ها برداشته شده است».^{۲۰}

در حدیثی دیگر، صاحب تفسیر عیاشی از حمران روایت کرده که گفت: از امام صادق علیه‌السلام، از کلام خدای عز و جل پرسیدم که می‌فرماید: «إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ» فرمود: «مستضعفین، عبارتند از کسانی که تحت ولایت اسلام قرار دارند». پرسیدم: «کدام ولایت؟» فرمود: «آگاه باش که منظور از این ولایت، ولایت در دین نیست؛ بلکه منظور ولایت در نکاح و ارث بردن از یکدیگر و مخالطت است».^{۲۱}

طبق تقریر علامه طباطبایی، در قرآن کریم، طوایف گوناگونی در جامعه مطرح شده است: طائفه اول، خود سه قسم هستند: اول، مجاهدین فی سبیل الله هستند که در خانه ایمان قرار دارند و با اموال و جان خود، در راه خدا جهاد می‌کنند؛ دوم، قاعدین هستند که بدون عذر موجه و فقط برای این که سربازانی به اندازه کفایت وجود دارد، از رفتن به جهاد خودداری کرده‌اند؛ سوم، آن‌هایی هستند که با عذر موجه تخلف کرده‌اند و خداوند، به همه این‌ها وعده خوب داده؛ ولی در عین حال، مجاهدین را از نظر درجه، برتر از قاعدین دانسته است.

طائفه دوم، آن‌هایی هستند که در دار شرک اقامت گزیده، هنوز مهاجرت نکرده‌اند. این‌ها نیز دو قسمند: یکی آن‌هایی که در مهاجرت نکردن، به خود ستم کرده‌اند؛ به این معنا که می‌توانستند مهاجرت کنند، ولی سهل‌انگاری کردند. این‌ها مأوایشان جهنم است که جایگاه بسیار بدی است؛ دوم، آن‌هایی هستند که به خود ستم نکرده‌اند؛ چون ماندنشان در دار شرک، از ناتوانی و استضعافشان بوده است: «لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا» این طایفه امید آن دارند که خدای تعالی از آنان در گذرد.

طایفه سوم، کسانی هستند که مستضعف نبوده، از شهر و خانه خود خارج شدند. به سوی خدا و رسول او صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مهاجرت کردند و در دار هجرت مرگشان رسید. چنین کسانی، اجرشان بر عهده خدای بلند مرتبه است. قرآن کریم، چنین اعتداری را از آن‌ها نپذیرفته، آنان را ظالم بر انفس خویش معرفی کرده است.^{۲۲}

از نظر قرآن، طایفه سوم، در واقع مستضعف نیستند؛ زیرا امکان فراتر رفتن از زمینه اجتماعی موجود، به طرز کامل فراهم است. زمین، به اندازه کافی وسیع است و با مهاجرت، امکان در هم شکستن تأثیرات ساختارهای اجتماعی نامطلوب فراهم می‌شود. البته این حکم، همگانی نیست و برخی از مستضعفان از چنین امکانی برخوردار نیستند؛ از این رو قرآن، بین مستضعفان واقعی و غیر واقعی فرق می‌گذارد. آیه قبل، ناظر به کسانی است که استضعاف غیر واقعی داشتند. معیار واقعی بودن یا نبودن استضعاف را باید در امکان تغییر موقعیت و زمینه اجتماعی از راه مهاجرت جست و جو کرد. کسانی که از امکان تغییر محل و مکان برخوردارند و می‌تواند از این طریق، مکانیسم استکبار و استضعاف را در هم

شکنند، مستضعف غیر واقعی هستند و از این منظر، عذرخواهی آن‌ها قابل پذیرش نیست. اما کسانی که مستضعف واقعی هستند، چنین امکانی برای آن‌ها فراهم نیست؛ بدین سبب است که در آیات بعد، احکام خاص این گروه مطرح شده و از توبیح قرآنی استثنا شده‌اند:

﴿إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا﴾.

همان گونه که علامه طباطبائی در تفسیر خویش به خوبی توضیح داده است، حيله، وسیله و فرایندی برای مانع شدن و جدایی بین سبب و مسبب است. مستضعفان واقعی از چنین حيله و وسیله‌ای برخوردار نیستند.

در تقریری دیگر، مستضعفان لزوماً، ناآگاهان از حقیقت یا ضعیفان از هجرت نیستند. در برخی روایات، استضعاف معنا و مصادیق متفاوتی یافته است. صاحب تفسیر نور الثقلین به نقل از کتاب معانی الاخبار از مفضل بن عمر روایت کرده است که امام صادق علیه السلام می‌فرمود:

همانا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، نگاهی به علی، حسن و حسین علیهم السلام انداخت و گریست و فرمود: همان شما پس از من مستضعفین هستید». مفضل از امام صادق علیه السلام پرسید: «مراد رسول الله چیست؟» فرمود: «یعنی شما امامان پس از من هستید که قرآن از حاکمیت آن‌ها خبر داده است: ﴿وَأُتْرِدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾. پس این آیه، تا قیامت در حق ما جاری است.^{۲۳}

در حدیثی دیگر، شیخ طوسی در کتاب الغیبه، حدیثی را به سند خویش از حضرت علی علیه السلام نقل کرده است که بر اساس آن، حضرت فرمود:

مستضعفانی که در سوره قصص، ائمه معرفی شده‌اند، آل محمد هستند. خداوند مهدی را از ایشان بر خواهد انگیخت و آن‌ها را عزت بخشیده، دشمنانشان را خوار خواهد کرد.^{۲۴}

بدین سبب است که از کلمات قصار حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه نقل شده

است که آن حضرت به همان آیه تمسک کرده و فرمود: دنیا بعد از همه سرکشی‌هایش سرانجام زیر بار ما خواهد کرد؛ و رو به ما خواهد نمود همانند شتری که در آغاز، بچه خود را شیر نمی‌دهد و لگدپرانی می‌کند و سرانجام به وی میل و عطوفت می‌کند.^{۲۵}

از مجموع روایاتی که در باب معرفی مستضعفان به دست ما رسیده است، چنین برمی‌آید که به لحاظ فقهی و کلامی، مستضعفان صرفاً کسانی هستند که به دلیل شرایط خاص اجتماعی و وضعیتی که از سوی مستکبران فراهم شده است، توانایی دستیابی به حقیقت را ندارند، یا در صورت دستیابی به آن، امکان هجرت برای آن‌ها فراهم نیست. چنین معنایی، معنای ظاهری مستضعف است؛ اما معنای عمیق آن را باید در سیر تاریخ صدر اسلام و وضعیت اهل بیت علیهم‌السلام جست و جو کنیم. فرایند استضعاف و استکبار، موجب حاشیه‌رانی مظهر حق یعنی، اهل بیت علیهم‌السلام شد و باطل توانست با ایادی خویش، به طور موقت، خود را بر امور مسلط کند؛ از این رو، وعده الهی شامل حال اهل بیت علیهم‌السلام شده، و طبق آنچه از معنای عمیق مستضعف برمی‌آید، همان به حاشیه رانده شدگان، حاکمان روی زمین خواهند گردید.

۳. استضعاف و روابط قدرت در جامعه

استضعاف و استکبار، بیانگر نوعی رابطه اجتماعی است که در آن، قدرت اجتماعی اعمال می‌گردد؛ از این رو لازم است استضعاف را در رابطه قدرت بررسی کنیم. قدرت، یکی از مفاهیم بنیادین علم سیاست است. تلقی‌های مختلفی از این مفهوم ارائه شده است. شاید بتوان جامع‌ترین تلقی‌ها را از قدرت، در چهار سطح نشان داد. قدرت همواره دارای دو طرف می‌باشد: عامل قدرت و کس یا کسانی که مورد اعمال قدرت قرار می‌گیرند. گاه قدرت یک طرفه و گاه دو سویه و تعاملی است. استیون لوکس تعاریف و نگرش‌های موجود به قدرت را در سه دیدگاه تک بعدی، دو بعدی و سه بعدی طبقه بندی کرده است.^{۲۶} با گسترش مطالعات قدرت، برخی، از دیدگاه چهارم یا قدرت چند بعدی سخن گفته‌اند.^{۲۷} قدرت، در چهره

نخست صرفاً به امور انضمامی و قابل مشاهده متمرکز است. رابرت دال از نظریه-پردازان این چهره قدرت در تعریف قدرت معتقد است:

روابط قدرت، مستلزم تلاش موفقیت آمیز «الف» برای وادار کردن «ب» به کاری است که در غیر این صورت انجام نمی داد.^{۲۸}

چنان که از این تعریف برمی آید، قدرت در این نگاه، متضمن تمرکز بر رفتار در موقعیت‌های تصمیم‌گیری دربارهٔ مسائلی است که در آن، ستیز آشکار وجود دارد. قدرت در چهره دوم، تنها به قدرت، در تصمیمات انضمامی و آشکار ب تحت تأثیر الف محدود نمی‌شود؛ بلکه در این رویکرد، قدرت شامل مواردی می‌شود که «الف» با بهره‌گیری از توان خویش شرایطی را فراهم می‌سازد که حوزه تصمیم و اختیارات «ب» را محدود ساخته، از فعالیت‌هایی که در راستای ارزش‌ها و خواست‌های «الف» نباشد، منع می‌شود. شاخصه چهره دوم قدرت، عدم تصمیم‌گیری است؛ یعنی اعمال قدرت از جانب «الف» مانع تصمیم‌ایجابی و مشهود از جانب «ب» می‌شود؛ در حالی که در چهره نخست، صرفاً شامل مواردی می‌شد مواردی که «ب» مطابق نظر «الف» تصمیم‌آشکاری در رفتار خویش می‌گرفت. گاه در مطالعات سیاسی، از قدرت چهره دوم، به اقتدار، تعبیر می‌شود. اقتدار، وضعیت تثبیت یافته و پذیرفته شده قدرت است. شاخصه برجسته مفهوم اقتدار نسبت به قدرت، آن است که در اقتدار، لزوماً نیازی به کار برد قدرت آشکار و قهری نیست. فرآیندهای نهادینه شده و پذیرفته شده سیاسی - اجتماعی، اطاعت «ب» را در پی دارد.

در چهره سوم قدرت - که لوکس آن را معرفی کرده است - بر مفهوم محوری ستیز پنهان و تضاد منافع کنش‌گران اجتماعی در عرصه پنهان واقعیت‌ها تمرکز می‌شود. همچنین این دیدگاه، لزوماً، قدرت را رفتار آشکار کنش‌گران اجتماعی جست و جو نمی‌کند و به نقد رفتارگرایی، یعنی تمرکز بر مطالعه رفتارها در مطالعات اجتماعی می‌پردازد. از این منظر، قدرت لزوماً به رفتار آشکار کنش‌گران، محدود نیست؛ بلکه شرایطی را نیز که در آن، کلیت ساخت اجتماعی موجب جهت‌دهی به انسان‌ها می‌شود، در بر می‌گیرد. این، بدین معنا است که فاعل قدرت، خود را پنهان کرده و طرف متوجه اعمال قدرت از جانب وی نمی‌شود. این

امر، در مواردی که قدرت در روابط اجتماعی پیچیده می‌شود و کنش‌گران، احساسی از اعمال قدرت از منشأ قدرت ندارند، صدق می‌کند. لوکس، خود قدرت را چنین تعریف کرده است:

«الف» زمانی بر «ب» اعمال قدرت می‌کند که «الف»، «ب» را به گونه‌ای مخالف منافع وی تحت تأثیر قرار دهد.^{۲۹}

چنان که از این تعریف برمی‌آید، در ظاهر، رفتار «ب» در راستای منافع واقعی وی است؛ اما در واقع، «الف» وی را به مسیری بر خلاف منافع واقعی وی سوق داده است و «ب» به این نکته واقف نیست. می‌توان از قدرت لایه سوم، به قدرت زمینه اجتماعی نیز تعبیر کرد. در این صورت، قدرت، خود را در لایه‌های اجتماعی پنهان می‌کند قدرت، دست به توجیه خود زده، ذهنیتی را در کنش‌گران اجتماعی ایجاد می‌کند. که بر اساس آن، به جهان می‌نگرند. طرح قدرت لایه سوم، زمینه ورود به نگرش‌های رادیکال و نسبی‌گرایانه پسامدرن‌ها را فراهم کرده است.

میشل فوکو، اندیشمند معاصر فرانسوی کسی است که به معرفی قدرت در چهره‌های کاملاً پنهان آن اقدام کرده است. برخی، از این به چهره، یا لایه چهارم قدرت تعبیر کرده‌اند. در این چهره، قدرت، خود را در دانش و ذهنیت عام اجتماعی نمود می‌بخشد. قدرت در این لایه، نه تنها در سطح رفتار کنش‌گران، بلکه در کلیت و تار و پود زندگی اجتماعی خود تأثیر می‌گذارد. در رویکرد قدرت فوکو، چند نکته بارز وجود دارد: اول، گاهی قدرت خود را بدون وجود فاعل اعمال‌کننده قدرت تجلی می‌دهد. در مواردی از قدرت، سلطه‌گر و سلطه‌پذیر، هر دو در درون ساختار تعیین‌کننده اجتماعی عمل می‌کنند. نکته دیگر آن است که قدرت، گاه با تسلط بر ذهنیت عام اجتماعی به تولید نظام فکری - معرفتی خاصی می‌پردازد که از آن، به قدرت بیولوژیک یا مشرف بر حیات انسانی تعبیر شده است. در این صورت، ذهنیت معرفتی یک جامعه، به صورت خاص و در راستای جهت قدرت ساخته می‌شود. در چنین صورتی، کنش‌گران اجتماعی کاملاً منفعل تلقی می‌شوند.

بحث درباره‌ی گونه‌شناسی قدرت در روابط اجتماعی مجال دیگری می‌طلبد؛ اما

آنچه در تحلیل روابط استضعاف در قرآن کریم حایز اهمیت است، رویکردی است که تأثیرات پنهان روابط استضعافی در جامعه را می‌پذیرد؛ در نتیجه، از شرایطی سخن می‌گوید که حق در آن‌ها کاملاً تحت تأثیر غلبه باطل قرار گرفته و باطل سعی دارد خود را بر شرایط اجتماعی مسلط کند. این جا مکر، حيله و سلطه استکباری سبب می‌شود بندگان الهی با ذهنیت‌های مسلط باطل نتوانند چهره حق را ببینند. در آیاتی از قرآن کریم چنین بعدی از اعمال قدرت پذیرفته شده است. داستان حق و باطل و تمثیل باطل به «زبد»، نمونه‌ای از این امر است. همچنین در مواردی که خداوند به کر و کور بودن عده‌ای حکم کرده است، نشانه‌ای از بسته شدن چشم حقیقت بین آن‌ها در شرایط زندگی آن‌ها است: «وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُمْ وَبُكْمٌ فِي الظُّلُمَاتِ»^{۳۰}

اما به رغم پذیرش اجمالی تأثیرات اجتماعی، در منطق قرآنی، انسان‌ها اسیر مطلق نیستند و امکان فراروی از چنین عرصه‌هایی وجود دارد. از نظر قرآن باطل‌های ساخته شده در عرصه اجتماعی زایل شدنی هستند. با زوال باطل‌ها، حق، آشکار شده و در نتیجه انسان از اسارت رهایی می‌یابد. «وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا»^{۳۱}

بدین سبب است که در صورت تلاش، دستیابی انسان به طرق هدایت ممکن است: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ»^{۳۲} همچنین قرآن کریم در جای دیگر، برای فراروی از سیطره اجتماعی، مهاجرت را پیشنهاد می‌کند: «إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَأَسِعَتْ فِتْهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا»^{۳۳}

در جای دیگر، حتی فراتر از زمینه اجتماعی، علم و اراده الهی را نیز موجب جبر انسان‌ها نمی‌داند؛ زیرا از نظر قرآن، تغییر و تحول شرایط انسان‌ها، ناشی از عملکرد آن‌ها است: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ»^{۳۴}

این آیات و آیات دیگر، بیانگر امکان شکستن تأثیر زمینه‌های اجتماعی به وسیله اراده انسانی است.

نکته بارزی که در تفکرات زمینه‌گرایی جبری اجتماعی وجود دارد، بی‌توجهی به نقش و جایگاه مدبر و پروردگار جهانی در عرصه اجتماعی و تاریخی است. از نظر قرآن کریم، خداوند، ربّ العالمین بوده و خود در سراسر زندگی انسانی حضور دارد: «وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»^{۲۵} همچنین خداوند در کمین است: «إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ»^{۲۶}

بدین سبب، قانون‌مندی الهی در جامعه و تاریخ، حاکی از حضور لحظه به لحظه خداوند در عرصه اجتماعی و تاریخی است. زمینه‌گرایان، چنین تأثیر و اراده الهی را نادیده گرفته، انسان را اسیر جبر ساختاری و اجتماعی می‌دانند؛ اما اراده الهی بر آن است که با شکستن این روابط جبری، حق را بر باطل چیره کرده، بندگان صالح را نماد بر حق وارث زمین قرار دهد. این منتهی الهی بر انسان‌های صالح است: «وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»^{۲۷}

۳. کارکردهای اجتماعی استضعاف

کارکردهای مختلفی برای استضعاف در قرآن کریم مطرح شده است. این کارکردها را می‌توان در راستای روابط قدرت در جامعه بررسی کرد. در قرآن کریم، موارد استضعاف را می‌توان به این شرح شمارش کرد:

الف. استفاده از قدرت عربان و آشکار در استثمار مردم. یکی از موارد بارز این شیوه استضعاف، روش فرعون است: «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضَعِفُ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَ يَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ»^{۲۸} از دیگر روش‌های فرعون، تکذیب پیامبران و شکنجه و قتل عام مردم بوده است: «وَ إِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَ يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَ فِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ»^{۲۹}

استدلال و دلیل فرعونیان بر این کار، آن بوده است که آن‌ها قاهرند. ﴿إِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ﴾.^{۴۰} تمسک به قدرت فیزیکی و ابزار قهری، گاه از طریق قتل پیامبران الهی صورت می‌گرفته است. ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّنَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾.^{۴۱}

ب. استفاده از تهدید و تطمیع. یکی از شیوه‌های استضعاف و استکبار در روی زمین، تهدید و توسل به زور است. نمونه آن را در قرآن کریم، در تهدید ساحران توسط فرعون پس از ایمان ایشان به حضرت موسی علیه السلام می‌یابیم: ﴿قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ فِي جُدُوعِ النَّخْلِ وَلَتَعْلَمُنَّ أَيُّنَا أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَى﴾.^{۴۲}

جالب این است که در این مورد، تهدید فرعون کارساز نبوده، ساحران، تسلیم نشدند و ایمان خویش را بر فرعونیان ترجیح دادند. ﴿قَالُوا لَنْ نُؤْتِرَكَ عَلٰی مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالَّذِي فَطَرْنَا فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا﴾.^{۴۳}

در مواردی نیز استضعاف و استکبار از طریق تطمیع و تزئین امور صورت می‌پذیرد. از منظر قرآن کریم، عامل این امر، شیطان است که با تزئین نعمت‌های دنیایی در چشم انسان‌ها، آن‌ها را به اغوا و طغیان برابر حق دعوت می‌کند: ﴿قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾.^{۴۴}

کسانی نیز که از بصیرت کافی برخوردار نیستند، فریب این زینت‌های دنیوی را خورده، پیرو اهل دنیا می‌شوند. تأسف خوردن بنی اسرائیل بر ثروت نامشروع قارون، نمونه دیگری از فریفته شدن برابر زینت دنیایی است: ﴿فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ﴾.^{۴۵} فرایند استکبار از طریق تزئین امور به اضلال مردم از راه خداوند نسبت داده شده است. حضرت موسی علیه السلام در گزارش قرآنی چنین شکوه‌ای از فرعون دارد. ﴿وَقَالَ مُوسَى رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِكَ﴾.^{۴۶}

ج. استفاده از مکر و حيله. شیوه دیگر استکباری استفاده از مکر و حيله است: «وَقَالَ الَّذِينَ اسْتَضَعُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُ أَنْدَاداً وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَجَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»^{۴۷} همچنین یکی از کارهای اکابر مجرمین، مکر و حيله در روی زمین است: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكْبَرًا مُجْرِمِيهَا لِيَمْكُرُوا فِيهَا وَمَا يَمْكُرُونَ إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ وَمَا يَشْعُرُونَ»^{۴۸}

از نظر قرآن کریم، مکر ماکرین برابر دعوت الهی و حق، کارساز نبوده، آن‌ها خود در دام مکر الهی گرفتار می‌شوند: «وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرٌ الْمَاكِرِينَ»^{۴۹}

د. تحریف حقایق. تحریف حقایق را نیز می‌توان یکی از شیوه‌های استکباری بر شمرد. این شیوه به صورت پنهان و با ظاهرسازی حق‌نما انجام می‌پذیرد: «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ»^{۵۰} تعبیر به «اشترا» در این آیه، بیانگر منفعت‌طلبی و برتری‌جویی این گروه است. آنان با تحریف این حقایق، سبب انحراف شده، زمینه برتری مستکبران را فراهم می‌آورند.

ه. تأثیرات ناشی از زمینه اجتماعی. در برخی موارد، در قرآن کریم، فرآیندهای تأثیر قدرت به زمینه اجتماعی نسبت داده شده است؛ از این رو استضعاف در فرایند تأثیر زمینه اجتماعی صورت می‌پذیرد. یکی از این نمونه‌ها را در قرآن کریم در عذر خواهی برخی گناهکاران هنگام برخورد با فرشتگان مرگ، می‌یابیم. آنان، علت گمراهی و انحراف خویش را استضعاف حاکم بر وضعیت خویش معرفی می‌کنند. از نظر قرآن، این امر پذیرفته شده نیست و هجرت می‌تواند تأثیر استضعاف را خنثی کند: «إِنَّ الَّذِينَ تَوَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا»^{۵۱}

نمونه دیگری از تأثیر زمینه اجتماعی را در قرآن کریم، ادعای مشرکان، در پیروی از اجداد خود، در انتخاب دین است. در نه مورد، این ادعای مشرکان مطرح و بررسی شده است. تبعیت از آبا و اجداد، نوعی پیروی و تأثیر پذیری از فضا و زمینه اجتماعی است:

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنزَلَ اللَّهُ وَإِلَىٰ الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ﴾.^{۵۲} از دیدگاه قرآن کریم، چنین تأثیری غیر قابل دفاع است. تأثیر اجتماعی نمی‌تواند مانع عقل و انتخاب بشری باشد. در آیات مربوط ادعای مشرکان حاوی چند نکته است:

نکته اول: در برخی از این آیات مشرکان، الگوی آبا و اجدادی خویش را کافی دانسته، خود را از پیروی پیام الهی، بی‌نیاز می‌دانستند: ﴿قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا﴾^{۵۳} پاسخ قرآن کریم، آن است که آیا تضمینی وجود دارد که آبا و اجداد ایشان راه هدایت را انتخاب کرده باشند؟ این امر، از طریق تردید در سنت آبا و اجدادی آنان مطرح شده است: ﴿أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ﴾. نتیجه آن است که برای دفع چنین احتمالی و خطر محتمل ناشی از آن، تدبیر در پیام الهی و ارزیابی آن ضروری است. در آیه‌ای نیز تبعیت از آبا و اجداد، وسوسه شیطانی معرفی شده است: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ﴾.^{۵۴}

نکته دیگر آن است که در مواردی، تبعیت از آبا و اجداد، طرحی القایی از سوی مستکبران و مترفین معرفی شده است: ﴿وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ﴾.^{۵۵}

نکته مهم در این آیه، آن است که تأثیر زمینه اجتماعی به القای هدفمند مترفین جامعه نسبت داده شده است. به بیان دیگر، قرآن کریم با پرده برداری از این ادعا، رابطه استکباری/استضعافی را در ورای چنین تبعیتی آشکار می‌سازد.

نکته دیگری که از این آیات استفاده می‌شود، آن است که مشرکان، گاهی کار خویش را در تبعیت از آبا و اجداد، پیروی از امر الهی معرفی می‌کردند. «وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ»^{۵۶} قرآن کریم، چنین ادعایی را نفی می‌کند؛ زیرا اوامر الهی بر معیارهایی استوار است. معیار مهم و مطرح در این باب، عدم تعلق امر الهی به فحشا و منکرات است.

از بررسی مجموعه آیات مربوط به تأثیرهای زمینه اجتماعی چنین برمی‌آید که از نظر قرآن کریم، در بیشتر موارد، چنین تأثیراتی قابل قبول نبوده افراد نمی‌توانند خود را به سبب آن، معذور بدانند. از نظر قرآن کریم، انسان، دارای اراده و مسؤول اعمال و رفتار خویش است. جبر اجتماعی، به اراده بشری خللی وارد نمی‌کند. و جز در مواردی که استثنا شده، لازم است انسان‌ها با پذیرش و توجه به مسؤولیت فردی خویش، به پیروی از حق بپردازند.^{۵۷}

نمونه‌ای از این مسؤولیت فردی در گفت و گوی میان مستکبران و مستضعفان در جهنم به نمایش گذاشته شده است: «وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتُضِعُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْ لَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ. قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتُضِعُوا أَوْ نَحْنُ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَى بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ»^{۵۸} حتی مستکبران نیز چنین مستضعفانی را در ظالمت خویش مقصر می‌دانند. از نظر آنان، با وجود آشکار شدن طریق هدایت، عذری باقی نمی‌ماند.

۴. استضعاف و سنت‌های الهی در تاریخ

استضعاف را در قرآن کریم، باید با دیگر سنت‌های اجتماعی سنجید. یکی از آموزه‌های بنیادین قرآن کریم، حاکمیت قانونمندی یا به بیان دیگر، سنت الهی در جهان هستی است. چنین سنتی، هرگز تبدیل پذیر و تغییرپذیر نخواهد بود. قرآن کریم چنین سنتی را برابر استکبار انسانی مطرح کرده است: «اسْتِكْبَارًا فِي الْأَرْضِ

وَمَكْرَ السَّيِّئِ وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئِ إِلَّا بِأَهْلِهِ. فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ. فَلَنْ
 تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا^{۵۹}. سنت در اصطلاح قرآنی،
 عبارت است از طریقه و رویه و در مفهومی کلان، قانونمندی تاریخی و اجتماعی.
 برخی محققان، سنت‌های اجتماعی قرآن را به دو گروه سنت‌های مطلق و
 مقید تقسیم کرده‌اند. آیت الله مصباح یزدی، سنت مطلق را سنتی می‌داند که
 برای تمام انسان‌ها مطرح است. سنت هدایت توسط انبیا و سنت ابتلا و آزمایش از
 این قبیل است. سنت‌های مقید، سنت‌هایی هستند که در ارتباط با اعمال خاصی
 مطرح می‌شوند. این سنت‌ها به سنت‌های خاص اهل ایمان و اهل کفر تقسیم
 می‌شود.^{۶۰} از دیدگاه شهید صدر، سنت‌های خاصی در تاریخ مطرح است. چهار
 سنت فراگیر در تاریخ وجود دارد: مقید بودن جوامع به مدت زمان خاص؛ مرگ و
 زندگی جوامع؛ کیفر دنیایی و نابودی جوامع، در اثر پیامبران الهی.^{۶۱}

استکبار و برتری جویی، سوء استفاده برخی از اهل کفر از سنت ابتلا و
 آزمایش است. در قرآن کریم، فرصت‌یابی جنود شیطانی، بخشی از تدبیر الهی
 برای آزمایش و فتنه انسان‌ها معرفی شده است. قرآن کریم، راز برتری برخی بر
 برخی دیگر را، از این قبیل می‌داند: «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ
 بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيُبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ
 رَحِيمٌ»^{۶۲}

داستان استضعاف و استکبار در تاریخ، تبلوری از نزاع همیشگی حق و باطل
 است که سنتی الهی است. طبق فرموده، قرآن کریم، خداوند، حق و باطل را به
 هم زده است. در سوره رعد پس از تشبیه حق و باطل به آب و کف، چنین آمده
 است: «كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ»^{۶۳}

از نظر علامه طباطبایی، برخلاف نظر مفسران، معتقد است نیازی به تقدیر
 کلمه «مَثَلٌ» قبل از الحق نیست؛ زیرا مقصود از زدن حق و باطل به همدیگر، یک
 نوع تشبیه است - و خدا داناتر است. از این رو، حق به معنای امر ثابت و باطل به
 معنای امر زایل و زوال پذیر است؛ بدین سبب است که در قرآن کریم، از باطل با

تعبیر «زهوق» یاد شده است: «وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ

زَهُوقًا»^{۶۴}

«زهوق» به معنای هلاکت، زوال و بطلان آمده است.^{۶۵} راغب در مفردات گفته است:

باطل نقیض حق و به معنای چیزی است که پس از واری، معلوم می‌شود ثبات ندارد و بدین معنا است در آیه «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ»^{۶۶} گاهی هم نسبت به عمل و گفتار به کار برده می‌شود؛ چنان که خداوند فرموده است: «وَبَطَّلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» و نیز فرموده: «لَمْ تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ»؛ بنابراین، بطلان هر چیزی بدین معنا است که انسان، برای آن نوعی وجود و واقعیت فرض کند؛ ولی وقتی آن را با خارج تطبیق می‌کند، مطابق خارج نباشد. حق، بر خلاف آن است و عبارت است از چیزی که فرضش با خارج تطبیق کند. موجودات خارجی، وقتی حقتند که در خارج، وجود داشته باشند؛ مانند وجود حق تعالی؛ اما اگر چیزی وجود ندارد، و با این وجود، معتقد به وجودش باشیم، آن چیز، باطل است. همچنین اگر موجود باشد؛ ولی آن خواص وجودی که برایش فرض شده نداشته باشد، نیز باطل است؛ مثل این که معتقد به استقلال و بقای موجودی ممکن الوجود باشیم؛ زیرا هیچ موجودی غیر خدای تعالی این خاصیت را واجد نیست؛ پس، از این جهت باطل است، هر چند از جهت اصل وجودش حق باشد.^{۶۷}

از منظر تفکر اسلامی، نزاع مستمر بین حق و باطل وجود دارد، تا هنگامی که حق، کاملاً بر باطل پیروز و باطل، کاملاً مضمحل شود. برخلاف نگرش‌های ماتریالیستی که ماهیت نزاع اجتماعی را اقتصادی و مبتنی بر شیوه تولید اقتصادی می‌دانند، در فرآیند تاریخ در تفکر اسلامی ریشه چنین نزاعی را باید در استکبار، طغیان و انحراف شیطان از مسیر حق‌شناسی کرد؛ بدین سبب، شیطان و جنودش با دسیسه و اغوا، در پی جلوگیری از پیمودن راه الهی بوده و در کمین حق نشسته‌اند. سوگند شیطان در اغوای فرزندان آدم، جبهه باطل را برابر جبهه

حق قرار داده است؛ بدین جهت - چنان که شهید صدر به خوبی توضیح می‌دهد - منشأ تضادهای اجتماعی، نه لزوماً تضاد اقتصادی، بلکه تضاد در درون انسان است: آن تضاد اصلی که دیگر تضادهای اجتماعی زاییده آن هستند، کشمکش و جدال درونی انسان است؛ همان کشمکش نهفته در محتوای فکری و روانی انسان که به عنوان یک تضاد بنیادین، همواره انواع و اقسام تضادهای دیگر را پدید می‌آورد.^{۶۸}

منشأ باطل در جهان هستی شیطان و طغیان او است. بر اساس آموزه‌های قرآن کریم، ریشه طغیان شیطان نیز خود بزرگ‌بینی و نخوت و غرور بوده است. طبق نقل قرآن کریم، استدلال شیطان در این باره به رغم اذعان به وحدانیت خداوندی و توحید افعالی - تلقی ذات برتر برای خویش است: «قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي أَسْتَكْبِرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ. قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ»^{۶۹}

در تصور شیطان، مقایسه میان دو عنصر مادی آتش و خاک بوده و به جایگاه و مقام معنوی حضرت آدم علیه السلام و تقدیر الهی، توجهی نبوده است. فرشتگان با تسلیم به علم و تقدیر الهی بر آدم سجده کردند؛ اما شیطان با خود بزرگ‌بینی، زمینه باطل را فراهم ساخت و پرچم‌دار حرکت باطل شد و به عزت و جلال خداوندی قسم یاد کرد به اغوای بندگان خداوند بپردازد: «قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ. إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ»^{۷۰}

به سبب تداوم نزاع حق و باطل است که در ادامه آیه، خداوند از حق سخن می‌گوید: «قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقُّ أَقُولُ»^{۷۱}

با اغوای شیطان و تحریک برخی از قوای نفسانی انسان از سوی او و لشکریانش وی، جبهه نزاع حق و باطل در تاریخ جهان گشوده می‌شود. داستان هبوط حضرت آدم علیه السلام، نزاع قابیل با هابیل نموده‌های چنین تنازعی است. نکته اساسی در تمثیل «حق» و «باطل» به «آب» و «کف»، بیان تلاش باطل برای نشستن به جای حق است. باطل خود را در ظاهر، محق جلوه می‌دهد. چنین

تمثیلی را در روابط اجتماعی به صورت عینی‌تری می‌توان یافت. در طول تاریخ، بسیاری با ظاهری سازی و ادعاهای حق‌گرایانه، ولی با مسلکی باطل محور، در پی فریب مردم و بهره‌گیری از شرایط و فرصت‌های موجود بوده‌اند. داستان کربلا، نمونه بارز چنین وضعیتی در طول تاریخ است. مظلومیت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام به رغم آن که منادی حق و تجلی عینی حق بوده و با دسیسه‌های توطئه‌گران به خانه نشینی مجبور شدند، نیز چنین است. همچنین داستان مکر و حيله سپاه شام و مشتبه شدن قرآن ناطق و قرآن ظاهری در جنگ صفین نیز از این نمونه است.

استضعاف و استکبار را می‌بایست همچنین در ارتباط با سنت‌های الهی املاء و استدراج نیز بررسی کرد. بدون تردید، فراهم شدن فرصت استکبار و استضعاف برای مستکبران، نوعی استدراج و املاء می‌باشد. سنت املاء، بدین معنا است که: خدای متعال، بر نعمت‌های مادی و دنیوی اهل باطل می‌افزاید، تا فریفته و مغرور و در راه خود، پابرجا تر و استوارتر شوند و بر کفر و کفران و ظلم و عصیان خویش بیفزایند و استحقاق عذاب و عقاب بزرگ تر و دردناک‌تری را بیابند.^{۷۲}

﴿وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ لِيُزَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ﴾^{۷۳}.

استدراج نیز زمینه‌سازی تدریجی گرفتاری در عذاب و قهر الهی است: ﴿وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ﴾^{۷۴}. این، بدان سبب است که انتقام الهی، شدید و متین است: ﴿وَأُمَلِّي لَهُمْ إِنْ كَيْدِي مُتِّينٌ﴾.

۵. نظریه‌های سرانجام تاریخ و نگرش قرآنی

در آیات مختلفی از قرآن کریم، سرانجام نیکی برای مستضعفان تصویر شده است. این امر، خود بخشی از نگرش قرآن کریم را به فلسفه تاریخ شکل می‌دهد. از یک منظر کلان، نگرش‌های موجود به آینده تاریخ را می‌توان در چند طبقه‌بندی کلان شناسایی نمود.

الف. نگرش انحطاطی به تاریخ: این نگرش‌ها سیر تاریخ را به صورت انحطاطی تلقی کرده، سرانجام تاریخ را جز فرایند تدریجی افول و وخیم شدن وضعیت جوامع بشری نمی‌دانند. این گروه، که به گذشته‌گرایان معروفند، به آینده کاملاً بدبین هستند. از نظر آنان، تاریخ، سیر دور شدن از گذشته طلایی است. عصر گذشته، عصری آرمانی و درخشان بوده و به انسان‌ها، تدریج از آن دور گشته‌اند. در نگرش‌های باستانی، تفکر انحطاطی تاریخ در آیین هندو از این قبیل است. برخی از نگرش‌های یونان باستان نیز به تاریخ، از رویکرد انحطاطی بوده است.

در اشعار هزیود، تمجید از گذشته و طلایی بودن آن برجسته شده است. او در کتاب معروف خویش (کارها و روزها) تاریخ انسان را به پنج دوره تقسیم می‌کند:

عصر طلایی که عصر درخشان در گذشته بوده است؛ عصر نقره، که عصر سلطه زئوس، خدای خدایان بر زمین و انسان است. در این دوره، انسان‌ها از عصر طلایی به تدریج دور می‌افتند و از یکدیگر احساس تنفر می‌کنند؛ عصر برنز که به خشونت و وحشی‌گری می‌انجامد؛ عصر حماسی که دوران ظهور مردان سلحشور است و عصر آهن که مردم، در این دوران، دچار خودخواهی و نفع‌پرستی و انانیت شده‌اند.^{۷۵}

ب. نگرش دوری به تاریخ: برخی نگرش‌های تاریخی، فرآیند تاریخ را حرکت چرخشی و دوری تلقی می‌کنند. در این نگرش‌ها، تاریخ، فرایند تکرار مداوم است. در آیین هندو، بحث چرخش مداوم تاریخ از طریق فرایند تناسخ و در دوره‌های چند هزار ساله مطرح و پذیرفته شده است.^{۷۶} از جمله رویکردهای دوری در فلسفه تاریخ، می‌توان از اشپنگلر و توین بی، در فلسفه غرب مدرن و ابن خلدون در فلسفه اسلامی یاد کرد.

اشپنگلر با رویکردی ارگانیکی، تاریخ را مانند موجود زنده‌ای فرض می‌کند و از تاریخ، تفسیری دوری ارائه می‌دهد. از نظر وی، هر دوره تاریخی، حدود هزار سال بوده و با مرگ محتوم خویش از بین می‌رود و دوره بعد جایگزین آن می‌شود. او هر دوره تاریخی را به دو مرحله «فرهنگ» و «تمدن» تقسیم می‌کند.^{۷۷} اشپنگلر،

اعتقاد دارد تمدن‌های بشری همانند موجودات زنده زایش، بالندگی و مرگ دارند. فرهنگ مرحله زایش تمدن و مقدم بر آن است و تمدن، مرحله مرگ فرهنگ و مؤخر بر آن است. تمدن، مصنوعی‌ترین حالت‌ها و مرحله‌هایی است که انسان رشد یافته می‌تواند به آن برسد و تمدن، خاتمه است. رویکرد دوری، در فلسفه تاریخ ابن خلدون نیز به کار گرفته شده است.

ج. نگرش خطی - تکاملی به تاریخ: در این رویکرد، تاریخ، فرآیند تحول و تکامل است. رویکرد تکاملی به تاریخ، معتقد است تاریخ عبارت است از فرآیند مستمر تکامل بشری. از نظر صاحبان این نظریه آنان، چنین سیری قهری و گریز ناپذیر است. دست تاریخ، انسان را ناچار به جلو می‌برد. چنین تحلیلی، به شیوه‌های مختلفی مطرح شده است. رویکردهای مدرن غربی، غالباً از چنین منظری به تاریخ نگاه می‌کنند. رویکرد ایده آلیستی - دیالکتیکی هگل را می‌توان نمونه بارز چنین نگرشی در غرب مدرن دانست. به تبع وی، تفکر مارکسیستی نیز با نفی ایده آلیسم و با رویکردی ماتریالیستی چنین نگرشی را مطرح کرده است. در فلسفه تاریخ امانوئل کانت نیز نگرش خطی - تکاملی به صورت بارزی مطرح شده است.

کانت با تمرکز بر خرد بشری و خیر اخلاقی در نظریه سیاسی خود، به آینده بشر، از منظر اخلاقی، توجه کرده است. او در رساله‌ای با عنوان «معنای کلی تاریخ در غایت جهان وطنی» به وضعیت آینده بشری می‌پردازد.^{۷۸} وی در این رساله، در تداوم ایده‌های خود در سنجش خرد ناب، دستیابی به کامل‌ترین «سازمان مدنی عادلانه» را که در آن، عدل همگانی بر پا داشته شده و آزادی در بیشترین حد ممکن مطابق قانون وجود داشته باشد؛ یعنی جامعه مدنی را بزرگ‌ترین مسأله برای انسان اعلام می‌کند. از نظر کانت، هر چند موانعی بر سر راه تحقق کامل این جامعه وجود داشته است، نوع انسان، آن قدر باقی می‌ماند، تا در روابط سیاسی خود، سازمان مدنی کامل و عادلانه‌ای را تحقق بخشد. این امر، در واقع به منزله غایت پنهان طبیعت برای تحقق خرد است که بدون آن، باید جهان طبیعت فاقد عقل را غایتمند و در مقابل، موجود واجد عقل را فاقد غایت شمرد.^{۷۹}

د. رویکرد تکاملی - حلقوی به تاریخ: این رویکرد را می‌توان در نگرش ادیان

آسمانی به تاریخ یافت. بر اساس این نگرش، خط سیر تاریخ، نه لزوماً به صورت تکاملی قهری و یکنواخت و مداوم، بلکه ناشی از فراز و فرودها و دوره‌های مختلف انحطاط و ترقی است؛ اما سرانجام حرکت تاریخ به سوی تکامل می‌باشد. چنین تکامل و سرانجام نیکی برای بشر، بخشی از اراده تکوینی و سنت تغییرناپذیر الهی برای تاریخ دانسته شده است؛ اما چنین تکاملی برای انسان، با دوره‌های مختلف افول و انحطاط همراه است. در تفکر قرآنی، چنین رویکردی به تاریخ مشاهده می‌کنیم. تاریخ، در فرایند خویش به دلیل عملکرد انسان‌ها، شاهد دوره‌های انحطاطی بوده است. این امر در قرآن کریم به تصریح بیان شده است: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»^{۸۱}.

در آیه دیگر، ظهور فساد و ناهنجاری را بر روی زمین، محصول عملکرد انسان‌ها دانسته است: «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»^{۸۱}.

از سوی دیگر، آینده طبق اراده تغییرناپذیر الهی، سرانجام نیک برای جهان و حاکمیت بندگان صالح خداوند است. در سوره انبیاء، این امر به عنوان حکم الهی در تورات و زبور معرفی شده است: «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»^{۸۲}. در سوره قصص نیز این امر، به صراحت آمده است: «وَوَرِيدٌ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»^{۸۳}.

۶. سرانجام مستضعفان

سرانجام مستضعفان را می‌توان فرآیندی از پیروزی حق بر باطل دانست. بر اساس تفکر توحیدی، جهان تحت اراده و مدیریت خداوندی است و لحظه‌ای بدون ارتباط با ذات اقدس الهی نمی‌تواند تداوم یابد. خداوند، سرانجام مستضعفان را در تاریخ، مصداقی از اراده خویش دانسته است: «وَوَرِيدٌ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»^{۸۴}. مفهوم اراده در این آیه، بیانگر اراده قهری و تغییرناپذیر الهی می‌باشد. از چنین اراده‌ای به اراده تکوینی تعبیر

می‌شود. اراده تکوینی، تخلف ناپذیر بوده و کسی قدرت تغییر آن را ندارد. این امر، بدان سبب است که امور تکوینی، بخشی از سنت الهی محسوب می‌شوند و طبق تصریح قرآن کریم، در سنت الهی، تبدیل و تغییر نخواهد بود: ﴿فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا﴾^{۸۵}. در مقابل اراده تکوینی، اراده تشریحی خداوند قرار دارد. بر اساس چنین اراده‌ای، خداوند صرفاً به تشریح قوانین صالح برای انسان‌ها اقدام می‌کند، تا انسان‌ها با تبعیت از آن به رستگاری برسند. اراده تشریحی خداوند درباره بشر، بیانگر اوامر و دستورات الهی است و با توجه به اختیار انسان و امکان گزینش راه خیر یا راه شر برای وی، ممکن است انسان‌ها از اوامر الهی اطاعت نکنند؛ اما اراده تکوینی الهی تخلف ناپذیر است: ﴿إِنَّ رَبَّكَ فَعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ﴾^{۸۶}. این اراده طبعاً با پیروز ساختن حق بر باطل به صورت کامل محقق خواهد شد. ﴿وَ يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ﴾^{۸۷}.

یکی از دلایل تکوینی بودن این اراده الهی، آن است که خداوند، آن را منتی بر مستضعفان دانسته است و در صورتی که چنین نعمتی تحقق نیابد، منت‌گذاری معنا ندارد. منت عبارت است از نعمت سنگین. چنین نعمتی که در طول تاریخ به صورت قطعی تحقق خواهد یافت، نعمتی بزرگ برای بندگان به ضعف کشیده شده خواهد بود. همچنین در آیات دیگری، از وراثت صالحان بر زمین سخن گفته شده است؛ چنان که از آیه ۱۰۵ سوره انبیاء برمی‌آید: ﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾.

این حکم قطعی الهی است که صالحان، وارثان زمین شوند. تعبیر به «کتبنا» و نیز اخبار به وارث بودن صالحان، بیانگر این قطعیت است.

از منظری دیگر، اراده الهی در پیروزی حق بر باطل، مستلزم آن است که با محو شدن لشکر باطل، زمینه پیروزی حق فراهم شود؛ چنان که گذشت، باطل، امر ناپایدار بوده و همانند زبد، موقتی و زایل شدنی است؛ از این رو، حق، به عنوان تجلی خداوند باقی است: ﴿وَ يَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ﴾^{۸۸}.

بدین سبب است که از امام مهدی به «بقیة الله» یاد شده است. شیخ صدوق در کتاب *کمال الدین و تمام النعمه* از امام باقر علیه السلام چنین نقل کرده است:

نخستین سخنی که مهدی علیه السلام پس از قیام خود می گوید، این آیه است: «بقیة الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین» سپس می گوید: «منم بقیة الله و حجت و خلیفه او در میان شما». سپس هیچ کس بر او سلام نمی کند، مگر این که می گوید: «السلام علیک یا بقیة الله فی ارضه».^{۸۹}

در تمثیل حق و باطل به آب و کف، بر همان خصلت ماندگاری و پایداری حق اشاره شده است. «أما ما ینفع الناس فیمکث فی الأرض»^{۹۰}. فایده بخشی، مستلزم بقا بر روی زمین است. وراثت زمین و منت الهی، همگی زمینه های چنین پایداری را فراهم می سازد. در ذیل آیه سوره قصص نیز اراده الهی به وارث قرار گرفتن مستضعفان نیز تعلق گرفته است که مؤید دیگری برای تکوینی و تخلیف ناپذیر بودن این اراده است.

چنان که از آیات و روایات وارده برمی آید، نهایت امر و تقدیر الهی، پیروزی حق بر باطل بوده، در فرایند روابط قدرت در جامعه، در نهایت، این مستضعفان هستند که وارثان روی زمین بوده و از قدرت و اقتدار مثبت - که در قرآن به تمکین بر روی زمین، یاد شده است - برخوردار خواهند بود.

خاتمه سخن

مفاهیم قرآنی، بیانگر مطالب و معارف عمیق هستند. در مواردی، این مفاهیم با استعاره ها و تمثیل های مختلفی بیان شده است. روابط اجتماعی - به ویژه روابط قدرت در جامعه، فرایندهای استکبار و استضعاف و طغیان - نمونه هایی از این معارف قرآنی هستند. در قرآن کریم، این روابط قدرت در شیوه های مختلف استکبار و برتری جویی بیان شده است. مروری اجمالی به این موارد، نشان می دهد در روابط طغیان و برتری طلبی گروهی بر دیگران، همواره نشانه هایی از بطلان و تلقی نادرست از موقعیت وجود دارد.

روابط استضعافی، به شیوه‌های مختلفی در جامعه تجلی می‌یابد؛ گاه خشن و عریان و با تمسک به زور و قتل صورت می‌گیرد و گاه در قالب‌های پنهان و غیر مستقیم. آنچه وجه اشتراک تمام این موارد است، زوال چنین وضعیت و شرایطی است. بر اساس سنت‌های الهی در جامعه و تاریخ - که ناشی از زمینه آزمون و امتحان بندگان است - گاه کسانی با طغیان خویش، به استثمار و استضعاف دیگران می‌پردازند، اما آن‌ها از اراده تخلف ناپذیر الهی غافلند که سنت الهی بر غلبه و پیروزی این مستضعفان تعلق گرفته است.

بر خلاف معنای متعارف مستضعف، در روایات اهل بیت علیهم‌السلام، استضعاف، بیانگر از برتری طلبی غاصبان حق اهل بیت علیهم‌السلام می‌باشد که از این طریق، به حاشیه‌رانی و تضعیف موقعیت این صاحبان حق انجامیده است. از این رو، مستضعف، نه لزوماً در معنای اقتصادی آن، بلکه در معنای جدید و عمیقی به کار رفته است. اگر کلیت تاریخ را صحنه نزاع حق و باطل بدانیم، سرانجام این، حق است که به دلیل ماهیت ثابت و پایدار خویش، برتری یافته و با زوال باطل، در عرصه خواهند ماند و زمین را به ارث خواهد برد؛ از این رو است که آیات استضعاف در بیان اهل بیت علیهم‌السلام، بر حضرت مهدی علیه‌السلام تطبیق شده است.

پی نوشت

۱. نساء: ۷۵.
۲. نساء: ۹۷.
۳. نساء: ۹۸.
۴. اعراف: ۱۵۰.
۵. قصص: ۴.
۶. بقره: ۳۴.
۷. ص: ۷۵-۷۶.
۸. علامه طباطبایی، تفسیر المیزان، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ج ۵، ۱۳۷۴ ش، ج ۱۷، ص ۳۴۵.
۹. قصص: ۳۹.
۱۰. آل عمران: ۱۳۹.
۱۱. یونس: ۸۳.

۱۲. نساء: ۶۰.
۱۳. بقره: ۲۵۶.
۱۴. ر.ک: فخرالدین طریحی، مجمع البحرین، تهران، کتابفروشی مرتضوی، ج ۳، ۱۳۷۵ش، ج ۱، ص ۲۷۵.
۱۵. ر.ک: سید علی اکبر قرشی، قاموس قرآن، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ج ۶، ۱۳۷۱، ج ۴، ص ۲۲۳.
۱۶. مجمع البحرین، ج ۵، ص ۸۶.
۱۷. لسان العرب، ج ۹، ص ۲۰۴.
۱۸. نساء: ۹۷.
۱۹. تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۸۰.
۲۰. کلینی، اصول کافی، تصحیح علی اکبر غفاری، ج ۲، ص ۴۰۴، ح ۱.
۲۱. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۶۹، ح ۲۴۹.
۲۲. تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۸۵-۸۶.
۲۳. تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۱۱۱.
۲۴. شیخ طوسی، الغیبه، تحقیق شیخ عباد الله طهرانی، شیخ علی احمد ناصح، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۱ق، ص ۱۸۵.
۲۵. ر.ک: نهج البلاغه، صبحی صالح، کلمات قصار، ش ۲۰۹، ص ۵۰۶.
۲۶. ر.ک: استیون لوکس، قدرت نگرشی رادیکال، ترجمه عماد افروغ، تهران، موسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۵ش.
۲۷. ر.ک: ادوارد کلک، چارچوب های قدرت، ترجمه مصطفی یونس، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۹ش، مقدمه دکتر تاجیک، ص ۱۷-۳۴.
۲۸. ر.ک: قدرت نگرشی رادیکال، ص ۱۶.
۲۹. همان، ص ۴۹.
۳۰. انعام: ۳۹.
۳۱. اسراء: ۸۱.
۳۲. عنکبوت: ۶۹.
۳۳. نساء: ۹۷.
۳۴. رعد: ۱۱.
۳۵. ق: ۱۶.
۳۶. فجر: ۱۴.
۳۷. قصص: ۵.
۳۸. قصص: ۴.
۳۹. بقره: ۴۹.
۴۰. اعراف: ۱۲۷.
۴۱. آل عمران: ۲۱.

۴۲. شعراء: ۷۱.
۴۳. طه: ۷۲.
۴۴. حجر: ۳۹.
۴۵. عنکبوت: ۷۹.
۴۶. یونس: ۸۸.
۴۷. سبأ: ۳۳.
۴۸. انعام: ۱۲۳.
۴۹. انفال: ۳۰.
۵۰. بقره: ۷۹.
۵۱. نساء: ۹۷.
۵۲. مائده: ۱۰۴.
۵۳. مائده: ۱۰۴.
۵۴. لقمان: ۲۱.
۵۵. زخرف: ۲۳.
۵۶. اعراف: ۲۸.
۵۷. ر.ک: آیت الله مصباح یزدی، جامعه و تاریخ در قرآن، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۸ش.
۵۸. سبأ: ۳۱-۳۲.
۵۹. فاطر: ۴۳.
۶۰. همان، ص ۴۲۵-۴۵۸.
۶۱. شهید محمد باقر صدر، سنت‌های اجتماعی و فلسفه تاریخ در مکتب قرآن، ترجمه حسین منصوری، تهران، مرکز نشر فرهنگی رجاء، ۱۳۶۹ش، ص ۸۵-۹۵.
۶۲. انعام: ۱۶۵.
۶۳. رعد: ۱۷.
۶۴. اسراء: ۸۱.
۶۵. ر.ک: قاموس قرآن، ج ۳، ص ۱۸۴.
۶۶. راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، ص ۱۲۹.
۶۷. تفسیر المیزان، ج ۱۱، ص ۴۵۹.
۶۸. سنت‌یابی اجتماعی و فلسفه تاریخ در مکتب قرآن، ص ۲۵۴.
۶۹. ص: ۷۵-۷۶.
۷۰. ص: ۸۲-۸۳.
۷۱. ص: ۸۴.
۷۲. جامعه و تاریخ در قرآن، ص ۴۴۹.
۷۳. اعراف: ۱۸۳.
۷۴. اعراف: ۱۸۲.

۷۵. ر.ک: کریم مجتهدی، *فلسفه تاریخ*، تهران، انتشارات سروش، ۱۳۸۱ش، ص ۴۵.
۷۶. برای بحث در نگرش‌های اسطوره‌ای به تاریخ ر.ک: میرچیا الیاده، *اسطوره بازگشت جاودانه*، ترجمه بهمن سرکاراتی، نشر قطره، ۱۳۷۸ش.
۷۷. اسوالد اسپینگلر، *فلسفه سیاست*، ترجمه هدایت الله فروهر، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ۱۳۶۹ش، ص ۱۲-۱۳.
۷۸. ایمانوئل کانت، *معنای کلی تاریخ در غایت جهان وطنی*، ترجمه منوچهر صانعی دره بیدی، در نامه فلسفه، س ۲، ش ۳، زمستان ۱۳۷۸ش.
۷۹. همان.
۸۰. رعد: ۱۱.
۸۱. روم: ۴۱.
۸۲. انبیاء: ۱۰۵.
۸۳. قصص: ۵.
۸۴. قصص: ۵.
۸۵. فاطر: ۴۳.
۸۶. هود: ۱۰۷.
۸۷. انفال: ۷.
۸۸. رحمن: ۲۷.
۸۹. شیخ صدوق، *کمال الدین و تمام النعمه*، تحقیق، تصحیح و تعلیق علی أكبر الغفاری، قم، مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۴۰۵ق، ص ۳۳۱.
۹۰. رعد: ۱۷.